

Critical Analysis and Facilitation of Naming Modal Proposition in Traditional Logic

Gholamali Moghaddam*

Abstract

Logic is considered a Criterion of thought correction, and in order to be a criterion, it must have sufficient clarity to correct thought. Naming and defining are imaginary principles of science and need this clarity more than other topics. The naming of modal proposition in traditional logic is less committed to this principle and has been exaggerated and ambiguous. Naturally, modal proposition in traditional logic is met with reluctance by logic students. The use of strange words and vague naming methods in the position of education, leads to more reluctance in this area. This method will reduce the logic learner's desire to continue the discussion in traditional modal and will lead to its seclusion in traditional logic. So, the research question is: what is the critique of the traditional modal Logic method in naming modal proposition? And how can we change this method to make it easier to teach logic? In this article - analytically - we have criticized the naming method of modal proposition in traditional modal Logic. And we have shown how we can use proper names in naming modal propositions. This way, reduced the difficulty of naming modal propositions in traditional modal Logic.

Keywords: modal Logic, naming modal proposition, composed modal, Critique of implicate modal.

* Assistant Professor of Razavi University of Islamic Sciences, gh1359@gmail.com

Date received: 06/04/2022, Date of acceptance: 05/07/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تحلیل انتقادی و تسهیل نام‌گذاری قضایای موجهه مرکبه در منطق سنتی

غلامعلی مقدم*

چکیده

منطق ابزار اصلاح اندیشه و معیار سنجش فکر است و به اقتضای معیار بودن باید از وضوح و روشنی کافی برای اصلاح پیچیدگی و انحراف فکر برخوردار باشد، نامگذاری و تعیین اصطلاحات از مبادی تصویری هر علم بوده و بیش از بقیه مباحث به این وضوح نیازمند است. با این وجود گاه به دلایلی این ابزار در مقام تبیین و تفهیم قواعد و ساختارهای منطقی به ابهام و اجمال گراییده است، تسمیه موجهات مرکبه از آن جمله است که به تبع نامگذاری موجهات بسیطه در مقام تعلیم منطق، گرفتار این اغلاق و ابهام شده است. در حالت طبیعی موجهات سنتی با بی رغبتی منطق آموزان مواجه است، استفاده از الفاظ غریب و شیوه نامگذاری مبهم در مقام آموزش، به بی میلی بیشتر در این حوزه دامن زده، اشتیاق منطق آموز را به ادامه بحث در موجهات کاهش داده و به انزوای بیشتر موجهات در حوزه های درسی منطق سنتی خواهد انجامید. بنابر این، مساله تحقیق این است که چه انتقادی بر شیوه منطق سنتی در نامگذاری موجهات مرکبه وارد است؟ چگونه می توان نامگذاری موجهات را تسهیل و از این رهگذر به آموزش موجهات در منطق سنتی کمک کرد؟ در این مقاله به روش تحلیلی به نقد و بررسی نامگذاری موجهات مرکبه پرداخته و با استفاده از اسامی همگون و مناسب در نامگذاری موجهات مرکب، شیوه‌ای آسان برای نامگذاری موجهات پیشنهاد کرده ایم.

کلیدواژه‌ها: منطق موجهات، نامگذاری موجهات، موجهات مرکبه، نقد موجهات مرکبه.

* استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی، gh1359@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۱۴



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

سهولت و سادگی، از ویژگیهای تعلیم و تعلم مطلوب است، رعایت این ویژگی به ارتقاء کارآیی علم انجامیده و از تکلف و اغلاق در آموزش جلوگیری می‌کند، در ادبیات اگر چه در برخی دوره‌ها دشوار نویسی و نثر مکلف ظهور و رواج پیدا کرده است، اما شایسته است در مقام تعلیم و آموزش تا حد امکان از تکلف و دشواری بیان پرهیز نمود.

به نظر می‌رسد منطق موجهات در تعریف، تسمیه و توضیح مبادی، گرفتار ابهام و دشواری شده است. در منطق موجهات، جوینده منطق در همان آغاز با نوع خاص و غریبی از نام‌گذاری مواجه می‌شود که به خاطر سپردن آنها در مباحث موجهات نیاز به رجوع مکرر و یادآوری و تداعی مجدد معلمان و متعلمان دارد. این غرابت موجب شده است که بخش موجهات در منطق کمتر مورد توجه و تعلیم قرار گرفته و عموم طلاب و دانشجویان از ورود جدی به مباحث موجهات پرهیز کنند. فرضیه مقاله این است که با توجه به روش‌های آسان نامگذاری و مناسبت‌های صوری و معنوی میان الفاظ و معانی، می‌توان شیوه مناسب‌تری در نامگذاری موجهات پیش گرفته و با وضع اصطلاحات روشن در نام‌گذاری موجهات بخشی از این صعوبت و گرفتاری در مقام تعلیم را برطرف کرد.

آنچه در این مقاله مورد بحث قرار گرفته است، پیشنهاد این شیوه نامگذاری برای قضایای موجهه مرکبه در منطق سنتی است که کمتر مورد توجه و تحقیق قرار گرفته و نگارنده به نوشته مستقلی در این باره برخورد نکرده است. این قضایا با همان تسمیه اولیه، در دوره‌های بعد نیز در کتب آموزشی منطق انعکاس یافته و موجب دشواری تعلیم منطق موجهات در فضای سنتی خود شده است.

به این منظور بعد از بیان اجمالی شیوه نامگذاری پیشنهادی، به تفصیل هر کدام از قضایای موجهه مرکبه را مطرح نموده و ضمن نقد و بررسی شیوه نامگذاری آنها در منطق سنتی، به تسمیه آنها به شیوه مختار اقدام و ویژگی‌های مفید این نوع مواجهه در نامگذاری موجهات را نشان می‌دهیم.

۲. بیان اجمالی شیوه نام‌گذاری

بر مبنای منطق موجهات، نسبت میان موضوع و محمول در قضیه همواره یکسان نبوده و در عالم واقع دارای درجات و مراتب متفاوت است. این نسبت واقعی که ماده قضیه است، آنگاه که در متن قضیه آشکار شود، جهت نامیده می‌شود. بنابراین جهت نسبت مذکور در قضیه است (حلی، ۱۴۱۴: ۲۶۰، ارموی: بی تا: ۱۴۶). شیوه منطق سنتی در نامگذاری قضایای موجهه، چنانکه خواهیم گفت، اسباب ابهام و تداخل و اختلال در مقام تعلیم منطق را فراهم آورده است، در شیوه نامگذاری مختار، از مناسبت‌های معنایی و لفظی موجود میان موجهات استفاده شده و اسامی موجهات ناظر به خصوصیات آشکار هر کدام وضع می‌گردد. در این شیوه خواه عدد جهات را منحصر در همین جهات بدانیم یا معتقد به امکان استقرار جهات بیشتر باشیم، قضایای موجهه را می‌توان به واسطه الفاظ مستقیم جهات نامگذاری کرد، بنابراین می‌توان قضیه‌ای با جهت ضرورت را ضروریه، قضیه‌ای با جهت امکان را ممکنه، قضیه دارای جهت دوام را دائمه و قضیه دارای جهت فعلیت را فعلیه نامید.

از سوی دیگر جهات قضیه که گاه بیانگر نسبت محمول برای ذات موضوع اند، گاهی نسبت را با وصف یا وقت خاصی برای موضوع لحاظ می‌کنند. با توجه به همین خصوصیت ذاتی و وصفی که در منطق سنتی نیز برای احصا و تکثیر موجهات استفاده شده (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۶۰)، می‌توان موجهات را به نحو روشن‌تری نامگذاری کرده و با افزودن قید ذاتی یا وصفی به جهات چهارگانه، قضایای موجهه را تکثیر نمود، برای مثال قضیه‌ای با نام ضروریه ذاتیه ناظر به ضروری بودن محمول برای ذات موضوع و قضیه ضروریه وصفیه حاکی از ضرورت محمول نه برای ذات، بلکه به جهت وصفی موضوع است، چنانکه دائمه ذاتیه، مشیر به دوام محمول برای ذات موضوع و دائمه وصفیه، حاکی از دوام نه برای ذات بلکه به جهت وصفی است که موضوع دارد. (مقدم، ۱۳۹۹: ۲۱۶).

از سوی سوم رابطه‌ای عام و خاص میان جهات برقرار است (کاشف‌الغطاء، بی تا، ج ۲، ص ۴۰۱)، از این جهت هر خاص را می‌توان از عام سلب کرده و هر حالت عام را به عدم خاص مقید نمود، لذا هر جهت عام، به عدم خاص خود مقید می‌گردد، مثلاً امکان می‌تواند به عدم فعلیت و فعلیت به عدم دوام و دوام به عدم ضرورت مقید گردد، چنانکه امکان یا

فعلیت ممکن است، مستقیم به عدم ضرورت مقید گردند، همچنین ممکن است هر حالت وصفی به عدم ذاتی بودن همان حالت مقید گردد. برای مثال دوام وصفی می تواند به عدم دوام ذاتی یا ضرورت وصفی به عدم ضرورت ذاتی مقید گردد:

ممکنه عامه اعم موجّهات است، و مطلقه عامه اعم فعلیات، و میان مطلقه عامه، و ممکنه خاصه عموم و خصوص است از وجهی، و ضروریه اخص بسایط فعلی است، ... و مشروطه عامه اخص است از عرفیه عامه، و اعم از مشروطه خاصه، و میان مشروطه عامه و میان باقی عموم و خصوص است از وجهی، و مشروطه خاصه اخص است از ممکنه خاصه بوجهی، و از غیر او مطلقا (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۳۷۸).

در شیوه سنتی این ظرفیت و قابلیت برای توسعه هماهنگ نامگذاری موجّهات محدود است، بر اساس شیوه تسمیه پیشنهادی هم استقرار بیشتر موجّهات تسهیل می شود و هم امکان نامگذاری به شیوه واحد میسر می گردد. در شیوه مختار برای موجّهات مرکبه نیز می توان همان قید بکار رفته در قضیه را، به نحو مستقیم در نام آن نیز استعمال کرد، در این روش برای منطق آموز در مقام تفسیر موجّهات، توجه کردن به تعبیر بکار رفته در نام آن‌ها کافی است و او در مقام تشخیص زحمت مضاعف ذهنی برای شناخت و تمایز موجهه متحمل نخواهد شد، برای مثال قضیه ای با نام فعلیه لا دائمه به حسب نام دلالت بر قضیه موجهه مرکبه ای دارد که اگر چه محمول آن برای موضوع فعلیت پیدا نموده، اما این فعلیت استمرار و دوام ندارد. با تسهیل در تشخیص منطق آموز قادر خواهد بود قضایای موجهه را در تحلیل های منطقی و معادلات ساختاری به آسانی از هم تفکیک نموده و مورد استنتاج و استنباط قرار دهد. این کار با توجه به تنوع قضایای موجهه در مقام کاربرد و تعلیم آنها در مباحث مختلف منطقی به شناخت و تشخیص قضایای موجهه و سهولت انتقال و یادگیری احکام آنها به دانش آموزان منطق کمک خواهد کرد.

افزایش قضایای موجهه یا جهات و انواع و اقسام مختلف آن در این شیوه نامگذاری قابل پذیرش است. برای مثال اگر ضرورت یا فعلیت وقتی، متعلق به وقت عام باشد، می توان از نام «ضروریه وقتی عامه» و چنانچه متعلق به وقت خاص باشد از «ضروریه وقتی خاصه» استفاده نمود. به همین سیاق در موجّهات مرکب، قید مورد نظر را می توان در نام قضیه وضع نمود، تا نام به خودی خود حاکی از مدلول و معنای موجهه نیز باشد مثلا برای

قضیه دائمه ای که به ضرورت نرسیده از نام دائمه لاضروریه استفاده نمود. این شیوه نام‌گذاری برای همه اقسام موجهات موجود و مقدر قابل استفاده و توسعه است. شیوه ای منطقی، عرف پسند و عقل محور است، در تمایز و تفکیک موضوعات و احکام سودمند است و شایسته است، در حد امکان مراعات شود.

۳. تحلیل انتقادی نام‌گذاری موجهات مرکبه

چنان‌که گفتیم در ترتیب میان جهات نوعی عموم و خصوص برقرار است به گونه ای که در هر جهت عام، احتمال تحقق سایر جهات نیز وجود دارد. به همین صورت موجهات ذاتی از امکان که اعم جهات است به ضرورت که اخص جهات است، رتبه بندی می شوند (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۷۸). قاعده این ترتیب در موجهات وصفی نیز جاری است. به این صورت که در اثبات هر یک از اوصاف عام، احتمال تحقق اوصاف خاص وجود دارد. برای مثال وقتی از فعلیت وصفی محمول برای موضوع سخن می‌گوییم، مراد این است که محمول به حسب این وصف برای موضوع فعلیت پیدا کرده است اما این احتمال نیز وجود دارد که محمول علاوه بر فعلیت به حسب وصف، به مرتبه دوام وصفی هم رسیده باشد، یا اگر از دوام وصفی محمول برای موضوع صحبت می‌کنیم، این احتمال وجود دارد که محمول به مرتبه ضرورت وصفی نیز متصف شده باشد.

همین مساله در نسبت میان اوصاف وصفی و ذاتی نیز مطرح است. چنانکه وقتی در ظاهر قضیه از دوام وصفی سخن می‌گوییم و مقصود ما نیز دوام وصفی است، به جهت فرض عقلی و گمان مخاطب، این احتمال وجود دارد که محمول به حسب ذات هم دارای دوام باشد. یا زمانی که از ضرورت وصفی سخن می‌گوییم، این احتمال وجود دارد که ضرورت مربوط به ذات موضوع باشد. از این رو و برای تعیین این احتمال، منطقدانان در منطق موجهات، قیودی به قضیه موجهه اصلی می‌افزایند، تا نشان دهند که دوام یا ضرورت مربوط به ذات موضوع نیست و تنها به جهت همین وصفی است که در قضیه آمده است.

همانطور که در مثالهای پیشگفته اشاره شد، حوزه قضایای مشتمل بر این سنخ احتمالات بسیار گسترده است و اگر همه وجوه احتمال در قضایای ذاتی و وصفی در نظر گرفته شود، به تعداد قیودی بیشتر از آنچه منطقدانان سستی به آن پرداخته اند، نیاز داریم. اگرچه به حسب رواج متعارف قضایا، منطقدانان سستی در منطق موجهات برای رفع این

احتمال بیشتر از دو قید لا ضروره ذاتی و لا دوام ذاتی استفاده می کنند که تنها برای رفع دو احتمال از میان احتمالات مفروض کفایت می کند. در استفاده از این قیود هم بیشتر به قید لا دوام ذاتی و لا ضرورت ذاتی توجه شده و به جهت وصفی آنها یعنی لادوام وصفی و لا ضرورت وصفی پرداخته نشده است. درحالی که به حسب فرض، مانند دوام و ضرورت که دو حالت ذاتی، و وصفی دارد، لا دوام و لا ضرورت هم دو حالت ذاتی و وصفی دارد و لذا بر مبنای فعلی موجهات، این دو قید به چهار قید عمده قابل افزایش است: لا دوام ذاتی، لا دوام وصفی، لا ضرورت ذاتیه و لا ضرورت وصفیه. ولی منطق موجهات در ساخت موجهات مرکبه بیشتر از لا دوام ذاتی و لا ضرورت ذاتیه استفاده کرده است. (محمدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۷۶).

اخذ این قیود در قضایا اگر چه به نحو مفرد انجام می شود، اما هر کدام بیانگر یک مفهوم تصدیقی است. این مضمون اگر چه به شکل صریح در قضیه ذکر نمی شود، اما می توان هر قید را به یک قضیه ملازم تفسیر کرد، مثلاً قید لا دوام به دلالت التزامی بر یک قضیه مطلقه عامه دلالت دارد که از نظر سلب و ایجاب مخالف قضیه اصلی است و دلالت بر فعلیت محمول برای موضوع دارد. زیرا اگر چه معنی اصلی و مفهوم مطابقی لا دوام، سلب دوام است و ارتباط مستقیم با فعلیت ندارد، اما از آنجا که قطع شدن دوام به معنای فعلیت پیدا کردن جانب مخالف حداقل در آنی از آنات است، لذا ایجاب در تمام زمانها نفی شده و بالضروره سلب در یکی از زمانها تحقق و فعلیت پیدا خواهد کرد، این قید لا دوام ناظر به همان فعلیت و بنابراین یک قضیه مطلقه عامه است.

به همین بیان لا ضرورت نیز به دلالت التزام ملازم با امکان عام است و به یک قضیه ممکنه عامه تفسیر می شود. زیرا لا ضرورت به معنای سلب ضرورت از جانب مخالف است و سلب ضرورت از جانب مخالف، همان امکان عام است که در موجهات به کار می رود (گرامی، بی تا، ص ۲۰۴)، بنابر این قضایای موجهه مرکبه، بر مبنای رایج در منطق سنتی مرکب از دو قضیه اند که یک قضیه صریحا ذکر شده و قضیه دوم از تفسیر قید لا بالدوام و لا بالضروره حاصل می شود. جزء دوم در قضیه ای که مقید به لادوام است یک مطلقه عامه و در قضیه ای که مقید به لا بالضروره است یک ممکنه عامه خواهد بود. این دو قید چنانکه برخی از منطقدانان سنتی تذکر دادند، نه نسبت به دیگر قیود احتمالی، ترجیح و اهمیت خاص دارند و نه تعداد موجهات شمرده شده از خصوصیتی نسبت به بقیه

برخوردار است. البته ممکن است به حسب استعمال و کاربرد برخی از این قضایا در محاورات متعارف منطقی یا عرفی از شهرت و کاربرد کمتری برخوردار باشند. اما منطق عهده دار تعیین تکلیف سنخ قضایاست و با توجه به استقرایی بودن جهات، لازم است، حکم قضایای مختلف و احتمالات قریب را تبیین کند.

چنانکه گفتیم به قاعده منطق موجهات، هر جهت عام دارای احتمالات را می توان به جهت خاص یا سلب جهات خاص مقید کرد. چنانکه جهت وصفی را می توان به سلب جهت ذاتی خودش یا سلب جهات وصفی و ذاتی جهات دیگر که اخص از خودش هستند، مقید نمود. شیوه نامگذاری سنتی موجهات مرکب در این حوزه ها محل تامل و اشکال است، نسبت به همپوشانی وجوه مختلف موجهات ضعیف به نظر می رسد، و با مقام تعلیم و یادگیری و با قواعد جعل و تسمیه علمی تناسب کافی ندارد. به این منظور در ادامه به نقد و بررسی نامگذاری موجهات مرکب در منطق سنتی خواهیم پرداخت.

۱.۳ مشروطه خاصه

مشروطه خاصه یکی از موجهات مرکبه و عبارت از همان قضیه مشروطه عامه یعنی ضروریه وصفیه است که مقید به قید «لا دوام ذاتی» شده است. در مشروطه عامه به ضرورت محمول برای موضوع مادام الوصف حکم کرده بودیم و چون مخاطب احتمال می دهد که این ضرورت به حسب ذات دوام داشته باشد، با قید لا دوام ذاتی، این احتمال را نفی نموده و نشان می دهیم که این ضرورت تنها به جهت وصف بر موضوع عارض شده و دوام یافته اما به حسب ذات برای موضوع ثابت و دائم نیست، بنابراین قید لا دوام ذاتی به ضروریه وصفیه اضافه شده و به التزام حاکی از یک مطلقه عامه یعنی فعلیه ذاتیه است.

این ترکیب جدید از دو قضیه را مشروطه خاصه می نامیم، مشروطه برای اینکه جهت ضرورت در آن مشروط و مقید به وصف عنوانی است (علیش، ۲۰۰۸، ص ۹۱) و خاصه برای اینکه از مشروطه عامه اخص است (محمدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۷۷). با قید لا بالضروره الذاتیه احتمال ذاتی بودن نفی گردیده و قضیه نسبت به مشروطه عامه، اخص شده است:

هرگاه مشروطه عامه را به قید لا دوام بحسب ذات مقید نمایند. مشروطه خاصه نامیده می شود. مثل آنکه گفته شود: هر نویسنده‌ای انگشتانش در حرکت است. نه همیشه. معنی نه همیشه مطلقه عامه و این قضیه است: هر نویسنده‌ای در یکی از اوقات انگشتانش در حرکت نمیباشد. مشروطه عامه که جزء اول است، موجه و جزء دوم که مطلقه عامه است سالبه می باشد (صدر المتألهین شیرازی، ۱۳۶۲، ص ۳۲۰).

۱.۱.۳ نقد و بررسی

در نامگذاری این قضیه به مشروطه باید گفت، تقید و مشروط بودن به وصف اختصاصی به جهت ضرورت و این قضیه ندارد، دیگر جهات نیز در برخی حالات مشروط به وصف یا وقت هستند. و می توان همه آن قضایا را مشروطه نامید، بر این مبنا تعبیر مشروطه، تعبیری اعم است و در مقام نامگذاری برای ادای مقصود کافی نیست، استدلال به اینکه این دو قید بیش از دیگران کاربرد داشته و از جهت همین شیوع، مشروط بودن به آنها انصراف پیدا می کند، یا قیود دیگر کاربرد چندانی ندارند، هیچ کدام قابل قبول نیست، نه این قیود بیش از دیگر احتمالات کاربرد دارند، و نه احتمال کاربرد مفید قیود دیگر متنفی است، ضمن اینکه معیار صحت و حکم به رد یا قبول، تبعیت از میزان عقلی و منطقی است و از این جهت این تعریف و تسمیه، تسمیه به اعم است. همه جهات عام را می توان، منوط به صحت و فایده، به مراتب خاص خودشان مقید و مشروط نمود.

اگر معیار افزودن این قیود، رفع وهم و دفع اشکال مقدر است، به همان میزان که امکان توهم ضروری بودن یک محمول برای ذات موضوع وجود دارد، توهم دائم یا فعلی بودن محمول برای ذات موضوع هم محتمل است، لذا می توان برای نفی این گمان از قید لا بالدوام و لبالفعل استفاده نموده، و فعلیت و دوام را مشروط به وصف دانست، پس تعبیر به مشروطه از این جهت عام است و همانگونه که در قواعد تعریف استفاده از حد عام برای محدود خاص جایز نیست، در تسمیه نیز استفاده از لفظ عام مناسب نخواهد بود.

علاوه بر این، برای بیان مشروط بودن، نیازی به تصریح به مشروطه بودن یک جهت نیست، بلکه همین که خود آن وصف یا وقت را به عنوان قید و صفت ذکر کنیم، مخاطب مشروط بودن جهت را درک نموده و نوع مشروط بودن آن را نیز تشخیص می دهد، برای مثال وقتی گفته می شود، ضروریه وصفیه یا ضروریه وقتی، شنونده

از خود همین تعبیر مشروط بودن به وصف و وقت را برداشت می کند، با استفاده از این شیوه نیازی به منوط کردن موجهات مرکبه به موجهات بسیط و مقایسه مشروطه خاصه با عامه یا استناد به قرائن خارجی و استفاده از تسمیه به ضد وجود نخواهد داشت، علاوه بر این که این ترکیب ثنایی در نامگذاری موجهات مرکبه، تفاوتی با نامگذاری موجهات بسیط نداشته، بلکه در نگاه ابتدایی و با توجه به رابطه عام و خاصی که در موجهات بسیط هست، ذهن را به جای موجهات مرکب به موجهات بسیط معطوف خواهد کرد.

در اینجا نیز ما به همان شیوه پیشنهادی در نامگذاری بسایط، ضرورت وصفی را به ضروریه وصفیه نامگذاری می کنیم، این تعبیر که ترکیبی ثنایی است، نشان دهنده یک قضیه موجهه بسیطه است، حالا موجهه مرکبه قیدی افزون دارد که همان قید منشاء تفسیر و انتزاع یک قضیه دیگر است، از آنجا که این قیود در منطق موجهات همان لادوام ذاتی و لاضرورت ذاتی هستند، ما می توانیم با اضافه کردن قید لادائمه که ناظر به لادوام ذاتی و لاضروریه که ناظر به لاضرورت ذاتی است به آخر بسیطه، موجهه بودن قضیه را نشان دهیم. لذا می توانیم برای ضرورت وصفی که مقید به لادوام ذاتی شده است، از نام «ضروریه وصفیه لادائمه» استفاده کنیم. این نامگذاری همزمان چند خصوصیت به همراه دارد:

اولاً: خود ترکیبی سه گانه است و حاکی از تفاوت میان موجهه بسیط و مرکب و تعبیه آن در تسمیه است و نشان می دهد که این قضیه از موجهات مرکبه است. ثانیاً: قضیه موجهه بسیط ای که مبداء این موجهه مرکبه است، به آسانی و بدون تکلف در این نامگذاری به ذهن تداعی می شود و ثالثاً: در نام این قضیه مشخص شده است که قید اضافه شده به قضیه چیست و موجهه بسیطه آن کدام بوده است، در حالی که در نامگذاری سنتی میان وصف و وقت در تسمیه تفاوتی نبود، اما در اینجا ما می توانیم میان این دو قید تفکیک کرده، میان ضروریه وقتی لادائمه و ضروریه وصفیه لادائمه تمایز ایجاد نموده و حقیقت و هویت قضیه مرکبه را در ضمن تسمیه به منطق آموز نشان دهیم. ضمن آنکه آن ویژگی عام را نیز دارد و باب تعریف و تسمیه را برای اقسام موجهات جدید، باز نگه داشته و از تصلب رای و انحصار جعل پرهیز نموده است.

۲.۳ عرفیه خاصه

یکی دیگر از موجهات مرکبه، عرفیه خاصه است، عرفیه خاصه عبارت از عرفیه عامه‌ای است که مقید به قید لادوام ذاتی شده باشد (گرامی، بی تا، ص ۲۰۳)، عرفیه عامه به تعبیر مختار، همان دائمه وصفیه است و بر دوام نسبت محمول به موضوع مادام الوصف دلالت می‌کند (صدر المتالهین شیرازی، ۱۳۶۲، ص ۳۲۰۹)، اما از آن جا که ممکن است مخاطب تصور کند، محمول در این قضیه برای ذات موضوع دوام داشته باشد، برای دفع این توهّم و اثبات این مطلب که محمول در قضیه برای موضوع تنها به نحو مادام الوصف ثابت بوده و به حسب ذات دوام ندارد، این قضیه را به قید «لا دوام ذاتی» مقید نموده و قضیه مرکب جدید را عرفیه خاصه می‌نامند: «هرگاه عرفیه عامه را با قید لا دوام ترکیب نمایند، عرفیه خاصه بوجود می‌آید. مثل آنکه گفته شود: «هر نویسنده‌ای تا زمانیکه می‌نویسد، انگشتانش در حرکت است، نه همیشه» (عطار، ۱۳۸۰، ص ۱۷۷).

قید لا دوام اگر چه به دلالت مطابقی حاکی از عدم دوام است، اما به نحو التزام بر یک قضیه مطلقه عامه دلالت دارد که از نظر سلب و ایجاب با قضیه اصلی مخالف است، مثلاً مفهوم لا دوام در موجهه، انقطاع ثبوت و ایجاب است و در صورتیکه ایجاب منقطع شود و در تمام زمانها نباشد، ناچار در یکی از زمانها سلب خواهد شد، سلب ایجاب به معنای فعلیت یافتن جانب مخالف است که یک قضیه مطلقه عامه و مدلول التزامی قید عدم دوام است: «وجه مطلب اینکه معنای لادوام این است که این نسبت دائم نیست و لازمه عدم دوام این است که گاهی خلاف این نسبت تحقق و فعلیت پیدا می‌کند» (گرامی، بی تا، ص ۲۰۳).

معمولاً قضایای موجهه در ناحیه ایجاب مطرح می‌شوند و قیود ترکیبی آنها به قضایای سالبه تفسیر می‌شود اما به نحو کلی در ترکیب موجهات، هر قضیه‌ای که قید قضیه دیگر قرار می‌گیرد، ناظر به نفی احتمال زائد است و بایستی با قضیه اصل در سلب و ایجاب مخالف باشد، مثلاً اگر در قضیه اصل حکم به ضرورت بحسب وصف شده باشد، در جزء دیگر حکم به سلب دوام بحسب ذات خواهد شد. و اگر در قضیه اصل ضرورت بحسب وصف سلب شده باشد. در جزء دوم دوام بحسب ذات اثبات می‌گردد.

مطابق همان وجه سابق در تسمیه مشروطه خاصه، در عرفیه خاصه هم، کلمه عامه را که در موجهه بسیط بکار رفته بود، برداشته و کلمه خاصه را بجای آن قرار می‌دهند، زیرا

عرفیه خاصه به حسب معنا و محتوی، نسبت به موجهه بسیط خاص است، لذا نام عرفیه خاصه برای آن وضع شده است: «هرگاه عرفیه عامه را با قید لا دوام ترکیب نمایند، عرفیه خاصه حاصل می شود» (صدرالمتهلین شیرازی، ۱۳۶۲، ص ۳۲۰). دلیل نامگذاری آن به عرفیه برداشت این معنا از قضیه در عرف است: «عرفیه نامیده شده است به جهت اینکه اهل عرف از قضیه همین معنا را برداشت می کنند» (یزدی، ۱۴۱۲، ص ۶۰، محمدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۷۹)، چنانکه وجه تسمیه آن به خاصه برای اینست که این قضیه به جهت معنا و مفهوم، از عرفیه عامه، اخص است.

۱.۲.۳ نقد و بررسی

وجه تسمیه این قضیه به عرفیه و مناقشه در آن را در نقد تسمیه عرفیه عامه بیان کرده و توضیح دادیم که منطبق که خود عهده دار ابهام زدایی، تصحیح، تنقیح و تنظیم افکار عرف است، نباید در وجه تسمیه از عرف تبعیت کرده و به تبع بسیطه، در موجهه مرکبه نیز اصطلاح عرفیه خاصه را وضع نماید (مقدم، ۱۳۹۹: ۲۲۱). علاوه بر این نظیر اشکالاتی که در نامگذاری مشروطه خاصه گفته شد، در باره وجه تسمیه عرفیه خاصه نیز قابل طرح است. این نامگذاری با توجه به ترکیب ثنایی که در آن بکار رفته، با موجهات بسیط مشابهت پیدا نموده و بسایط را از مرکبات جدا نمی کند، در نگاه بدوی به خود این قضیه، معلوم نیست که عرفیه عامه فردی دیگر از قضایای بسیطه است یا از قضایای مرکبه به حساب می آید، در حالی که در شیوه مختار قیود سه گانه تسمیه، مرکبه بودن موجهه را بهتر نشان می دهد.

ضمن اینکه این تسمیه بر اساس تقابل با دیگر قضایا شکل گرفته است. تمایز عرفیه خاصه بر پایه دقت در قید خاصه و تقابل آن با قید عامه در عرفیه عامه برای مخاطب به دست می آید، لذا مسبوق به شناخت و تداعی موجهه بسیطه متناظر با خود است، درحالی که تا وجه این تقابل از قبل معلوم نباشد، این تداعی هم برای ذهن حاصل نمی شود. به هر حال فهم عرفیه خاصه نیازمند به اطلاع خارجی و وابسته به موجهه بسیط است، همچنین این نامگذاری محتوای دو قضیه خود را که به سهولت می توانست در اسم تعبیه کند، منعکس نکرده و زحمت حفظ و تداعی این نام را بر عهده منطبق آموز گذاشته است.

بنابر این ضرورتی برای چنین تسمیه‌ای در موجهات مرکب به نظر نمی‌رسد، به همان روش که در مشروطه خاصه بیان کردیم، در اینجا نیز می‌توانیم با ذکر صریح قضیه بسیطه و افزودن قید لا دائمه به انتهای آن، به روشنی قضیه اصل و مرکبه شدن آن را نشان دهیم. با این حساب می‌توانیم در تسمیه عرفیه خاصه که همان دائمه وصفیه، مقید به قید لا دوام ذاتی است، از نام «دائمه وصفیه لا ذاتیه» یا «دائمه وصفیه لا دائمه» استفاده کنیم که در آن دائمه وصفیه حاکی از موجهه بسیطه یعنی دوام وصفی و قید لا دائمه ناظر به لا دوام ذاتی است.

با توجه به وضعیت فعلی رایج در منطق موجهات که مرکبات حاصل دو قید لا ضرورت ذاتی و لا دوام ذاتی هستند، قید لا دائمه یا لا ضروریه که در پایان وجه تسمیه می‌آید، ناظر به لا ضروره و لا دوام ذاتی است. اما اگر قیود دیگری در موجهات مرکب پذیرفته شود، می‌توان به همین روش و متناسب با نوع آن جهات، قیودی را به تعبیر لا دائمه و لا ضروریه به قضیه افزود. با توجه به این مطلب برای تمایز اقسام خوبست از لا ضرورت ذاتی و لا دوام ذاتی، لا ضرورت وصفی و لا دوام وصفی استفاده کرد.

با این روش می‌توان هر کدام از قضایای موجهه بسیطه را با این قیود ترکیب نموده و قضیه موجهه مرکب با نامی متناسب برای آن تحصیل نمود، در وضعیت رایج، که قضایای بسیطه هشت قضیه است، هر کدام از این بسائط هشتگانه به این قیود مقید خواهند شد، البته از آن جا که نشان دادن تفاوت میان لا دوام و لا ضرورت ذاتی با لا دوام و لا ضرورت وصفی در شیوه نامگذاری رایج موجب صعوبت و تکلف است. در فرض تکثیر موجهات، به شیوه‌ای که برای نامگذاری بقیه قضایا پیشنهاد کردیم. از خود قید لا دائمه وصفی و لا ضرورت وصفی برای اشاره به قضیه مرکبه جدید استفاده خواهیم کرد (یزدی، ۱۴۱۲، ص ۶۳، محمدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۸۴).

با پیروی از این شیوه می‌توان در صورت نیاز هر نوع قیدی را که به روشنی معنای قضیه مرکب را بیان می‌کند، در نام قضیه تعبیه و با توجه به تعدد و تکثیر موجهات، کار تشخیص و استعمال این قضایا را تسهیل کرد. لذا در صورت توسعه و تکثیر موجهات با استفاده از لا ضرورت وصفی و لا دوام وصفی می‌توان خود قید لا دائمه بالوصف یا لا ضرورت بالوصف را در تسمیه و تبیین قضیه بکار برد. برای مثال فعلیت وصفی، فعلیت وقتی یا فعلیت ذاتی، علاوه بر تقیید به لا دوام و لا ضرورت ذاتی می‌توانند به لا دوام وصفی

و لا ضرورت وصفی نیز مقید شوند و همین محتوی به عنوان قید لفظی در نامگذاری آنها نیز تعبیه شود، مثلاً در نامگذاری فعلیه وصفیه ای که دوام وصفی ندارد، می توانیم بگوییم: «فعلیه وصفیه لادائم وصفی»، تا هم امکان تکثیر و تسمیه موجهات فراهم گردد، هم شیوه یکسان برای نامگذاری موجهات جدید تعیین شده باشد، هم بسیط و مرکب بودن موجهه در تسمیه آشکار باشد، هم اجزاء قضیه مرکبه و قیود ناظر به قضایا در ضمن تسمیه معلوم گردد و هم محتوای قضیه برای منطق آموز منعکس گردد.

۳.۳ وجودیه لا ضروریه

یکی دیگر از موجهات مرکبه مشهور موجهه «وجودیه لا ضروریه» است، وجودیه لا ضروریه عبارت از مطلقه عامه‌ای است که به قید «لا ضرورت ذاتی» مقید شده باشد. مطلقه عامه همان فعلیه ذاتیه بود که بر فعلیت محمول برای موضوع دلالت می‌کرد. اما از آنجا که احتمال دارد فعلیت یافتن محمول برای موضوع به نحو دائم یا ضروری رخ داده باشد و مخاطب گمان کند محمول علاوه بر اینکه برای موضوع فعلیت یافته برای ذات موضوع ضرورت هم دارد. برای دفع این توهم و اثبات اینکه محمول برای موضوع تنها فعلیت یافته و برای ذات ضرورت ندارد، قضیه موجهه بسیطه را به قید «لا ضرورت ذاتیه» مقید می‌کنند. (حلی، ۱۳۸۷، ص ۷۴) پس وجودیه لا ضروریه از یک مطلقه عامه که صراحتاً ذکر شده و یک ممکنه عامه که از تفسیر قید لا ضرورت ذاتی بدست می‌آید، مرکب است. (صدرالمتالهین شیرازی، ۱۳۶۲، ص ۳۲۲)، وجه تسمیه این قضیه به وجودیه، آنست که جزء اول آن که مطلقه عامه است، بر وجود، تحقق و فعلیت نسبت مذکور دلالت می‌کند و وجه تسمیه آن به لا ضروریه آنست که به قید لا ضرورت ذاتیه، مقید شده است (محمدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۸۰).

۱.۳.۳ نقد و بررسی

در نامگذاری این قضیه به وجودیه لا ضروریه و در قسمت دوم، قید لا ضروریه به خوبی بر تقیید قضیه بسیطه به لا ضرورت ذاتی دلالت داشته و از این جهت خصوصیات و ویژگی‌های پیش‌گفته برای یک تسمیه سهل و روشن را دارا می‌باشد، لا ضروریه اگر چه با قید ذاتی بودن همراه نشده است، اما از آنجا که بنابر مبنا، قیود معروف در موجهات مرکب

همان لاضرورت ذاتی و لادوام ذاتی است، قید لاضروره انصراف به لاضرورت ذاتی دارد، این نوع تسمیه منطبق بر همان شیوه معقول و منطقی است که منطقدانان مسلمان در مواردی از آن استفاده کرده اند و ما آن را برای تسمیه همه اقسام بالفعل و بالقوه موجهات پیشنهاد کردیم.

البته بر فرض تکثیر موجهات و در صورتی که علاوه بر لاضرورت ذاتی و لادوام ذاتی بخواهیم از قیود دیگری مانند لاضرورت و لادوام وصفی استفاده کنیم، می‌توانیم لاضرورت و لادوام را به ذاتی یا وصفی مقید نموده و از این جهت نقص تسمیه را جبران کنیم. اما اصل تعیبه لاضروریه در تسمیه و دلالت آن بر این قضیه قابل قبول است. اما تعبیر وجودیه در قسمت اول این تسمیه محل تامل و اشکال است. اگر قید وجودیه برای دلالت بر تحقق محمول در موضوع و اتصاف فعلی موضوع به محمول در این تسمیه ضروری است، این وجه در موجهه بسیطه نیز وجود داشت و از باب حفظ تناسب و هماهنگی لازم بود، در تسمیه فعلیه به مطلقه عامه نیز مراعات شود و قضیه بسیطه به «وجودیه عامه» نامگذاری گردد، یا همان تعبیر مطلقه که در بسیطه بکار رفته بود، در نام‌گذاری مرکبه نیز استعمال شده و به جای وجودیه لاضروریه از مطلقه لاضروریه استفاده شود تا مناسبت میان این دو فعلیه رعایت گردد. همان گونه که در تسمیه مشروطه و عرفیه این تناسب و مشاکلت تا حدودی مراعات شده بود و در بسیطه و مرکبه از مشروطه عامه و خاصه یا عرفیه عامه و خاصه استفاده می‌شد، همانگونه که تعبیر خاصترین که ناظر به همین دو خاصه بود، نیز مشاکلت خود را با مفردات خود حفظ کرده بود.

علاوه بر این، عمده اشکالات گذشته مانند عدم تمایز بسایط از موجهات، عدم انعکاس محتوی مرکبه در اسم، صعوبت در حفظ و تداعی نامهای بسایط و مرکبات و انسداد شیوه تسمیه که توضیح آنها گذشت، بر این نامگذاری نیز وارد است. بنابر این به نظر می‌رسد برای رعایت این ویژگی‌ها و سهولت فهم و تمییز اقسام، بهتر است در اینجا نیز از همان شیوه پیشنهادی تبعیت نموده و برای نشان دادن این قضیه از تعبیر «فعلیه ذاتیه لاضروریه» استفاده نماییم. چنانکه در صورتی که این فعلیت، فعلیت وصفی و مقید به لاضرورت ذاتی باشد، استفاده از «فعلیه وصفیه لاضروریه» به خوبی دلالت بر مسمی خود خواهد کرد، هم‌چنین دیگر ترکیب‌های محتمل و مفروض را می‌توان با این شیوه نامگذاری در ضمن موجهات مورد تسمیه و بحث قرار داد.

۴.۳ وجودیه لادائمه

یکی دیگر از قضایای موجهه مرکبه قضیه «وجودیه لادائمه» است، «وجودیه لادائمه» عبارت از مطلقه عامه‌ای است که به قید «لا دوام ذاتی» مقید شده باشد (محمدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۸۱). مطلقه عامه در شیوه نامگذاری مختار همان «فعلیه ذاتیه» است و چنان‌که گفتیم قضیه‌ای بود که در آن به فعلیت نسبت محمول به موضوع در یکی از زمان‌ها حکم شده بود، تعبیر وجودیه در مرکبه نیز ناظر به همان فعلیت و وجودی است که در مطلقه تحقق یافته است.

قضیه مطلقه عامه نیز از حیث اشتغال بر برخی احتمالات عام است و شامل احتمال دوام و عدم دوام نسبت می‌شود، چنان‌که در ناحیه دوام نیز عام است و شامل دوام ذاتی و دوام وصفی هر دو می‌گردد، لذا در مطلقه عامه احتمال اینکه محمول علاوه بر فعلیت برای موضوع، دوام مادام‌الذات هم پیدا کرده باشد، وجود دارد.

وجه تسمیه وجودیه لادائمه، شبیه وجه تسمیه وجودیه لاضروریه است: «وجه تسمیه‌اش به وجودیه آنست که این قضیه بر وجود و تحقق نسبت در یکی از زمان‌ها دلالت می‌کند و وجه تسمیه آن به لا دائمه آنست که مقید به قید «لا دوام ذاتی» شده است (محمدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۸۱).

۱.۴.۳ نقد و بررسی

مطالبی که در بررسی وجودیه لاضروریه گفته شد، در نقد و بررسی وجه تسمیه وجودیه لادائمه نیز قابل ذکر است و نیازی به تکرار مجدد آنها در اینجا نیست، این نامگذاری نیز در قسمت دوم یعنی قید لادائمه با شیوه پیشنهادی هماهنگ است و به خوبی تقیید قضیه به قید لادوام را نشان می‌دهد، با توجه به انحصار قیود در نگاه سنتی، این قید لادوام برای اشاره به لادوام ذاتی کافی است، البته در صورت تکثیر و توسعه موجّهات باید قید کامل لادوام ذاتی را برای تمایز و جدایی از بقیه قیود ذکر کرد. اما در قسمت اول یعنی تسمیه به وجودیه با همان اشکالات وجودیه لاضروریه مواجه است، لذا در این جا نیز می‌توانیم از ترکیب سه گانه «فعلیه ذاتیه لادائمه» در نامگذاری آن استفاده کنیم که هم مرکبه بودن قضیه را بدون نیاز به اطلاعات بیرونی یا ارجاع به بقیه موجّهات نشان می‌دهد، هم به نحو

صریح و روشن بر عناصر و اجزاء و محتوای قضیه دلالت دارد و هم راه برای تغییر و تبدیل عناصر و اجزای آن و استفاده از دیگر قیود و تشکیل موجّهات جدید باز نگه می‌دارد.

۵.۳ ممکنه خاصه

ممکنه خاصه همان امکان ذاتی مقید به لاضرورت ذاتی است، موجهه ای است که در آن جهت اصلی قضیه امکان عام بوده و مقید به قید لاضرورت ذاتی شده است، یعنی همان‌گونه که در قضیه اصلی از طرف مخالف نفی ضرورت شده بود، از جانب موافق هم توسط قید لاضرورت ذاتی سلب ضرورت می‌شود و با افزودن این قید احتمال وجوب در قضیه موجهه، یا احتمال امتناع در قضیه سالبه نفی می‌گردد. با توجه به این سلب ضرورتین، جهت مجموع قضیه، امکان خاص یعنی سلب ضرورت طرف ایجاب و سلب ضرورت طرف سلب خواهد بود. بنابراین، ممکنه خاصه از دو ممکنه عامه تشکیل می‌شود (جبر، فرید، ۱۳۷۵، ص ۱۰۰۹). مفاد ممکنه خاصه، امکان خاص است، لذا برای نشان‌دادن سلب ضرورتین در مفاد قضیه، از تعبیر امکان خاص و تسمیه به ممکنه خاصه استفاده می‌شود، بنابر این اگر گفته شود: «هر حیوانی متحرک است لا بالضروره الذاتیه». مفاد قضیه اصل آن است که هر حیوانی به امکان عام متحرک است؛ و تفسیر قید لاضرورت ذاتی این است که هیچ حیوانی به امکان عام متحرک نیست. تعبیر امکان خاص و تسمیه به ممکنه خاصه در این قضیه به این معناست که ممکنه عامه مقید به «عدم ضرورت ذاتی» شده است.

بنابراین

ممکنه خاصه مرکب است، از دو ممکنه عامه، یکی موجهه و دیگری سالبه است، و مفادش حکم بضروری نبودن طرف ثبوت و طرف سلب است و بیان می‌کند که ثبوت و سلب محمول هیچیک برای موضوع ممتنع نمی‌باشند. مثل هر انسانی ممکن است نویسنده باشد یا نباشد. نه ثبوت آن ضروری و نه سلبش ممتنع است (صدرالمتالهین شیرازی، ۱۳۶۲، ص ۳۲۳).

۱.۵.۳ نقد و بررسی

در نقد موجهه بسیطه ممکنه عامه گفتیم که در نامگذاری این قضیه اگر چه مساله انعکاس محتوی تا حدودی رعایت شده و امکان ذاتی محمول برای موضوع در عنوان ممکنه عامه انعکاس یافته است، اما از آنجا که امکان ذاتی شامل امکان عام و امکان خاص و حتی برخی معانی دیگر امکان می شود، اختصاص این جهت به امکان عام ترجیح مقبولی ندارد (مقدم، ۱۳۹۹، ص ۲۲۵). همچنین از آنجا که معمولا امکان عام در مقابل امکان خاص به معنای سلب ضرورتین استعمال می شود، نامگذاری به ممکنه عامه در مقابل ممکنه خاصه که از مرکبات است، محل اشکال است. انصراف بدوی ذهن در امکان عام، سلب ضرورت و در امکان خاص، سلب ضرورتین است. پس چنانکه ممکنه عامه ذهن را به موجهه بسیط دارای جهت امکان عام معطوف می کند، ممکنه خاصه نیز ذهن را به موجهه بسیط دارای جهت امکان خاص دلالت خواهد کرد، استفاده از این ترکیب ثنایی به نحو مشترک برای تمایز موجهه بسیط و مرکب کافی نیست.

بنابراین در تسمیه اقسام ممکنه بهتر است اولاً وجوه و معانی مختلف امکان که به نحو بسیط یا مرکب در قضیه بکار می رود، احصا شوند، و ثانیاً برای تفکیک و تمایز میان آنها از همان شیوه نامگذاری مختار یعنی در موجهات بسیط از ترکیب ثنایی و در موجهات مرکب از ترکیب ثلاثی استفاده شود. لذا در اینجا نیز تعبیر روشن «ممکنه ذاتیه لا ضروریه» برای ممکنه خاصه پیشنهاد می شود.

این شیوه، قابلیت انعطاف و توسعه مناسب برای گسترش موجهات احتمالی و استقرایی هم دارد و می توان دیگر معانی قابل استفاده در جهات را نیز با این روش نامگذاری کرد. لذا در موجهه مرکبه نیازی به نام ممکنه خاصه نیست. ممکنه خاصه که امکان ذاتی مقید به عدم ضرورت ذاتی است، بیانگر این است که محمول برای موضوع امکان دارد، اما به مرتبه ضرورت ذاتی نرسیده است، برای انعکاس این معنا در تسمیه قضیه می توانیم، این قضیه را به «ممکنه عامه لا ضروریه» یا «ممکنه ذاتیه لا ضروریه» نامگذاری کنیم. بر فرض اکتفا به جهات رایج، قید لا ضروریه، بیانگر لا ضرورت ذاتی و برای نشان دادن آن است. البته اگر قرار باشد ممکنه ذاتیه، به اقسام دیگری از ضرورت هم مقید شود، باید برای تمایز ضرورت ذاتی از بقیه ضرورت ها از تعبیر کامل «ضروریه ذاتیه» استفاده کنیم، یا مثلاً «ممکنه ذاتیه لا ضروره وصفی» هم به عنوان یکی از موجهات مرکب، بیانگر این خواهد بود

که امکان ذاتی قضیه به مرتبه ضرورت وصفیه نرسیده است و برای جدایی این قضیه از قضیه قبل باید قیود به صورت کامل در نامگذاری لحاظ شوند.

به نظر می رسد بر اساس این شیوه بتوان برای بیان هر قیدی از لفظ مناسب و مربوط به همان قید استفاده کرد و با صراحت در تعریف و تسمیه از ابهام و صعوبت و اغلاق موجود در تسمیه موجهات جلوگیری نمود.

۶.۳ حینیه لا دائمه

حینیه لادائمه در مرکبات همان حینیه مطلقه است که به عدم دوام ذاتی مقید شده است (مظفر، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۷۶)، حینیه مطلقه یکی از اقسام بسایط بود که بر فعلیت محمول برای موضوع، مشروط به وصف دلالت می کرد، مثل اینکه: «هر پرنده‌ای، مادام که در حال پرواز است، متحرک الجناحین است، بالفعل» پس معنای حینیه مطلقه آن است که ثبوت محمول برای موضوع هنگام اتصاف به وصف، فعلیت یافته است، این قضیه موهم این است که این فعلیت برای موضوع به نحو دائم تحقق یافته باشد، برای رفع این توهّم و تصریح به عدم دوام، قضیه را به «لا دوام ذاتی» مقید می کنند. قید لادوام ذاتی چنان که گذشت به یک مطلقه عامه تفسیر می شود.

در وجه تسمیه این قضیه به حینیه عنوان شده است که این قضیه را حینیه گویند، چون دلالت بر زمان معین دارد و فعلیت، مربوط به این زمان است (محمدی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۷۳). و وجه تسمیه اش به لا دائمه بخاطر تقیید آن به قید لا دوام ذاتی است.

۱.۶.۳ نقد و بررسی

در نامگذاری حینیه لادائمه در قسمت دوم تعبیر لادائمه منطبق بر شیوه مناسب نامگذاری و بیان گر تقیید این قضیه به عدم دوام است، البته تعبیر عدم دوام، اعم از دوام ذاتی و دوام وصفی است، اما از این جهت که در جریان مرسوم در موجهات مرکب، معمولاً از لادوام ذاتی استفاده می شود، قید لا دائمه انصراف به لادوام ذاتی خواهد داشت، اگر بخواهیم از لادوام وصفی هم به عنوان قید در مرکبه موجهه استفاده کنیم و بگوییم فعلیت دوام وصفی پیدا نکرده است، باید لفظی مشعر به وصفی بودن دوام به نام این قضیه اضافه کنیم، تا آن را از لا دوام ذاتی متمایز نماید.

اما در استفاده از تعبیر حینیه همان اشکالات قبلی امکان ورود دارد، خود تعبیر حینیه که ناظر به وقت و زمان است، نسبت به تقیید به وصف و تقید به زمان اعم است، با توجه به اینکه در منطق سستی میان وصفی که زمان است، با مطلق وصف فرق می گذارند، تعبیر حینیه بیانگر این نیست که آیا فعلیت در قضیه اصلی مشروط به وصف است، یا مشروط به زمان است؟ چنانکه نسبت به زمان هم میان زمان خاص و زمان عام مشترک است و با توجه به اینکه در منطق سستی میان زمان خاص و زمان عام فرق می گذارند، تعبیر حینیه به خودی خود از این جهت هم مبهم است، البته ممکن است کسی بگوید این تعبیر را باید در نسبت با مطلقه عامه در نظر گرفت، لکن اولاً این ابهام در تعبیر مطلقه هم وجود دارد و ثانیاً وقتی راهی برای اشاره مستقیم و صریح به مسمی قضیه وجود دارد، نیازی به منوط کردن تسمیه به اطلاعات خارجی و تعریف به ضد نیست، مقام تعریف و تسمیه از این جهت شبیه هم اند و همانگونه که در تعریف اصل بر روشن نمودن معرف با مفاهیم تعریف است در تسمیه هم اصل بر کفایت نام به خودی خود در دلالت بر مسمی است، بنابراین چنانکه قبلاً گفتیم به نظر می رسد که دلیل موجهی برای استفاده از این تعبیر وجود ندارد و ضرورتی ندارد که برای بیان فعلیت وصفی از تعبیر حینیه مطلقه استفاده کنیم، بلکه همان «فعلیه وصفیه» برای نشان دادن موجهه بسیطه و «فعلیه وصفیه لادائمه» برای نشان دادن موجهه مرکبه کافی است.

۷.۳ وقتیه لا دائمه

یکی دیگر از موجهات مرکبه، قضیه وقتیه لا دائمه است که معمولاً با تعبیر وقتیه در ضمن موجهات مرکب استعمال می شود، در حالی که وقتیه در مرکبات همان «وقتیه مطلقه بسیطه» است که مقید به لادوام ذاتی شده است، وقتیه مطلقه از جمله بسائط و قضیه‌ای است که در آن به ضرورت ثبوت محمول برای موضوع در وقت معینی از اوقات حکم می شود (حلی، ۱۳۶۳، ص ۶۷)، یعنی موضوع در آن مشروط به وقت معین است، «وقتیه مطلقه» و «منتشره مطلقه» اگر چه از جمله موجهات بسیطه هستند، اما عموماً در ضمن موجهات مشهور ذکر نمی شوند.

در محل بحث که وقتیه مطلقه همراه با قید لا دوام ذاتی یکی از موجهات مرکب را شکل می دهد، مراد این است که محمول فقط در زمان خاصی بر موضوع عارض شده و

به حسب ذات موضوع برای آن دوام ندارد، زیرا فعلیت محمول در زمان خاص موهوم این است که محمول برای موضوع دوام داشته باشد و با قید لا دوام ذاتی این توهوم دفع می‌شود. قید لا دوام ذاتی چنانکه گفتیم به یک قضیه مطلقه عامه اشاره دارد، بنابراین وقتی از یک حینیه مطلقه صریح و یک مطلقه عامه که از تفسیر قید لا دوام بدست می‌آید، ترکیب شده و به معنای ضرورت ثبوت محمول برای موضوع در وقت معین، بدون دوام ذاتی است. مثل آنکه بگوییم «ماه در وقت حایل شدن زمین بین ماه و خورشید، منخسف است نه به دوام ذاتی». نامگذاری این قضیه به وقتی نیز ناظر به همین ثبوت وقتی محمول برای موضوع است.

۱.۷.۳ نقد و بررسی

استفاده از تعبیر وقتی برای نشان دادن موجهه مرکبی که مرکب از وقتی مطلقه بسیطه و قید لا دوام ذاتی است، مبهم و نارساست، نه مرکبه بودن، نه قید و نه نوع قضیه در این تعبیر هیچ کدام معلوم نیست و به خودی خود از لفظ وقتی بدست نمی‌آید، وقتی اگر چه دلالت بر وقتی بودن قضیه دارد، اما نشان نمی‌دهد که این وقتی بودن مربوط به کدام جهت است، آیا ضرورت محمول برای موضوع مشروط به وقت است؟ یا فعلیت و دوام محمول برای موضوع در وقت حاصل شده است؟ چنانکه بدون مقایسه با منتشره روشن نمی‌شود که این وقت عام است یا خاص و نیز نشان نمی‌دهد که قضیه موجهه بسیط است یا مرکب؟ مگر اینکه دانش آموز منطق، این تعبیر را با اتکاء به یادسپاری ذهنی و تحفظ بر اصطلاح، فراگیرد که با توجه به کثرت موجهات و استعمال آنها در معادلات مختلف منطقی و اختلاط استنتاجهای متنوع، این یادگیری و یادسپاری برای سطح عمومی استعداد منطق آموزان چندان آسان نیست.

به‌ویژه این که حسب پیشنهاد، راه روشن تر و آسان تری برای نامگذاری موجهات وجود دارد و از آن طریق می‌توان برخی از این ابهامات را برطرف کرد، بنابراین برای نشان دادن اصل قضیه بسیطه از تعبیر «ضروریه وقتی» استفاده می‌کنیم که به قرینه منتشره دلالت بر ضرورت محمول در وقت خاص دارد و حتی اگر نخواهیم از منتشره به عنوان قرینه خارجی استفاده کنیم، می‌توانیم تعبیر ناظر به وقت خاص را در اسم این قضیه ذکر کنیم، آنگاه برای نشان دادن موجهه مرکبه، تعبیر «ضروریه وقتی لا دائمه» یا «ضروریه وقتی لا دائم ذاتی» را بکار می‌بریم که به صراحت ضرورت، اشتراط به وقت،

تقیید به لادوام ذاتی و مرکب بودن قضیه را نشان می دهد، استفاده از این تعبیر در ضمن استنتاج های مختلف در اشکال چهارگانه منطقی، عکس ها، نقض ها و بقیه روابط در استقراء نتاج به روشنی ناظر به این قضیه است و معنا و استعمال آن را بسیار آسان تر خواهد کرد.

۸.۳ منتشره لا دائمه

یکی دیگر از موجهات مرکبه، قضیه موجهه منتشره لا دائمه است که با تعبیر منتشره در ضمن موجهات ذکر می شود، منتشره قضیه ای است که به ضرورت ثبوت محمول برای موضوع در وقت غیر معین، بدون دوام ذاتی دلالت می کند، قضیه منتشره در واقع همان منتشره مطلقه است که اگر چه معمولاً در زمره موجهات بسیط ذکر نمی شود، اما یکی از موجهات بسیط است که دلالت بر ضرورت ثبوت محمول برای موضوع در وقت غیرمعین دارد (قطب الدین رازی، شرح المطالع، ص ۱۴۹)، مراد از معین نبودن وقت، این است که منتشره، مقید به وقت خاصی نیست و وقت خاصی در آن اعتبار نشده است، پس عدم لحاظ و عدم اعتبار است نه اعتبار عدم، مثل اینکه گفته شود: «هر انسان در زمانی متنفس است بالضروره»، از آنجا که در این قضیه احتمال دائمی بودن محمول برای موضوع وجود دارد و موهوم آن است که این ضرورت دائمی است، برای رفع این توهم قید «لا بالدوام الذاتی» به آن اضافه می شود تا نشان دهد، ثبوت محمول برای ذات موضوع دوام ندارد، قید لا بالدوام الذاتی به یک قضیه مطلقه عامه که در کیف مخالف قضیه صریح است، تفسیر می شود. بنابر این منتشره مرکب از دو قضیه منتشره مطلقه و مطلقه عامه است. که در تسمیه به اختصار به آن منتشره می گویند (اسحاق نیا، بی تا، ج ۳، ص ۷۱). وجه تسمیه آن به منتشره، همان عدم اعتبار وقت معین و انتشار در زمان است. «در این دو قضیه که وقتی و منتشره اند پس از ترکیب کلمه مطلقه و عامه را از آخر منتشره مطلقه و وقتی مطلقه انداخته و همان وقتی و منتشره را برای مرکب نام تعیین کرده اند (صدرالمتالهین شیرازی، ۱۳۶۲، ص ۳۲۱).

۱.۸.۳ نقد و بررسی

آنچه در نقد نامگذاری وقتی گذشت، درباره منتشره نیز قابل طرح است، تعبیر واحد منتشره تنها حاکی از انتشار و عدم اختصاص به زمان خاص است و بر بسیط یا مرکب بودن قضیه دلالتی ندارد، هر کدام از جهات بسیط نیز ممکن است به وقت غیر معین مشروط باشند، همچنین جهتی که به وقت غیر معین مشروط می شود، از این تعبیر به دست نمی آید، همانگونه که احتمال دارد ضرورت محمول در وقت غیر معین برای موضوع ثابت شده باشد، ممکن است فعلیت یا دوام محمول هم در وقت غیر معین برای موضوع حاصل شده باشد، بنابر این در این تسمیه نیز بهتراست برای نشان دادن مرکبه از تعبیر ثلاثی «ضروریه منتشره لادائمه» یا «ضروریه منتشره لا دائم ذاتی» استفاده کنیم، تا آن را از تعبیر ثنائی «ضروریه منتشره» که در بسایط بکار می رفت، متمایز کند، در این نامگذاری تعبیر ضروریه جهت مورد نظر در قضیه یعنی ضرورت را تعیین و آن را از بقیه جهات مانند فعلیت و دوام و .. جدا می کند، چنانکه قید لا دائمه به خوبی قضیه دوم یعنی مطلقه عامه را که به صورت غیر مصرح ذکر شده است، نمایان می سازد. لذا این اسم حاکی از خصوصیات عمده مسمی خود بوده و در همه تبدیل و تحولات منطقی به آسانی آن را به ذهن تداعی می کند.

۴. نتیجه گیری و جمع بندی

شیوه نامگذاری موجهات مرکبه در منطق سنتی به جهت استفاده از لوازم بعید و الفاظ و اصطلاحات غریب در نامگذاری موجهات، از رعایت اصل تسهیل در نامگذاری و وضوح در تعریف فاصله گرفته و از این جهت محل اشکال و نیازمند بازنگری و اصلاح است. در منطق سنتی اگر چه توجیهاتی در وجه تسمیه این قضایا ذکر شده اما نظر به عملکرد منطق دانان سنتی در نامگذاری مجموعه موجهات، ادله و توجیهات ابراز شده برای این نام گذاری کافی به نظر نمی رسد.

با شیوه پیشنهادی در این مقاله که ضمن نقد نامگذاری موجهات مرکبه ارائه گردیده است، و با توجه به مناسبت های صوری و معنایی موجود در این قضایا، و وضوح و روشنی قیود اضافه شده به موجهات، می توان اسامی متناسب برای هر یک از موجهات

وضع نمود تا هم از صعوبت و گرفتاری در مقام تعلیم کاسته شده و هم ظرفیت تسمیه و توسعه قضایای موجهه فراهم گردد.

این شیوه نامگذاری، تعلیم موجهات را تسهیل نموده و اغلاق و صعوبت تسمیه موجهات در منطق سنتی را کاهش می دهد. همچنین با توجه به استقرایی بودن موجهات امکان توسعه در کشف و نامگذاری موجهات احتمالی را فراهم می کند و می توان با ترکیب و تکثیر منطقی و معقول اصطلاحات به نامگذاری موجهات جدید اقدام کرد.

کتابنامه

- اسحاق نیا(بی تا)، محمد رضا، منطقیات، نشر مرتضی، قم.
- جبر، فرید(۱۳۷۵)، موسوعه مصطلحات علم المنطق عند العرب، انتشارات مکتبه لبنان ناشرون، بیروت - لبنان.
- حلی، حسن بن یوسف(۱۳۶۳)، الجوهر النضید، انتشارات بیدار، قم.
- حلی، حسن بن یوسف(۱۳۸۷)، الأسرار الخفیة فی العلوم العقلیة، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، قم.
- حلی، حسن بن یوسف(۱۴۱۴)، القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسیة، جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسه النشر الإسلامی، قم.
- خوانساری، محمد(۱۳۷۶)، فرهنگ اصطلاحات منطقی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- سبزواری، ملا هادی(۱۳۶۹)، شرح المنظومه، تعلیق علامه حسن زاده، نشر ناب، تهران.
- سهروردی، یحیی بن حبیب(۱۳۸۵)، المشارع و المطارحات، انتشارات حق یاوران، تهران.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم(۱۳۶۲)، اللمعات المشرقیة فی الفنون المنطقیة (منطق نوین مشتمل بر اللمعات المشرقیة فی الفنون المنطقیة)، انتشارات آگاه، تهران.
- عطار، حسن بن محمد(۱۳۸۰)، شرح الخبصی (حاشیة العطار علی شرح الخبصی)، انتشارات دار احیاء الکتب العربیة، بی جا.
- علیش، محمد(۲۰۰۸)، حاشیة الشیخ محمد علیش علی شرح الشیخ الإسلام زکریا الأنصاری علی ایساغوجی انتشارات المکتبه الأزهریة للتراث، قاهره.
- قطب الدین رازی، محمد بن محمد(بی تا)، شرح المطالع فی المنطق، انتشارات کتبی نجفی، قم.
- قطب الدین شیرازی، محمود بن مسعود(۱۳۶۹)، درة التاج، انتشارات حکمت، تهران.

۱۹۲ منطق پژوهی، سال ۱۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱

قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۶۹)، دره التاج، انتشارات حکمت، تهران.
کاشف‌الغطاء، علی بن محمدرضا، نقد الآراء المنطقية، انتشارات موسسه النعمان، بیروت - لبنان.
کاتبی، نجم‌الدین علی (۱۳۸۴)، الرسالة الشمسية، تحقیق محسن بیدارفر، بیدار، قم.
گرامی، محمد علی (بی تا)، مقصود الطالب فی تقرير مطالب المنطق و الحاشیه، انتشاراتاعلمی، تهران.
محمدی، علی (۱۳۸۶)، شرح منطق مظفر، انتشارات امام حسن (ع)، قم.
مظفر، محمدرضا (۱۳۶۶)، المنطق، انتشارات اسماعیلیان، قم.
مقدم، غلامعلی، نقد و بررسی نامگذاری موجهات بسیط در منطق سنتی، مجله منطق پژوهی،
سال یازدهم، شماره اول، تابستان ۹۹.
یزدی، عبد الله بن حسین (۱۴۱۲)، الحاشیه علی تهذیب المنطق للفتازانی، مؤسسه النشر الإسلامی،
قم.